



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۲۵



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت بیستم )

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۸/۰۷/۱۷ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاییبی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد، متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

تماس ها و برخورد های بعدی ای که بین افغانها و انگلیس ها، رخ می داد، با بمیدان آمدن امیر دوست محمد خان در عرصه سیاسی و نظامی افغانستان، باعث گردید تا اینبار رقابت های امپراتوری های "تزاری" و "انگلیس" بر سر افغانستان درین منطقه نیز، وارد مرحله نوینی گردد. همین دو قدرت بزرگ وقت به طرح بازی های "برتری جوئی" در افغانستان، مبادرت ورزیدند. به این بازی آنها، «بازی بزرگ» نام دادند. از آنزمان بیعد افغانها در موقی قرار داده شده اند که در حقیقت در خانه خود، اختیار کامل را، از دست داده اند. محدودیت ها در ساحة سیاست خارجی آغاز یافته، بتدریج به «دانه غله» میان، دو سنگ آسیاب قرار گرفته است. همین محدودیت ها، نقش اساسی را در نگهداشتن کشور در عقبمانی و وابستگی قرون ایفاء می نموده است. پی رد همان اهداف غارتگرانه بوده است، که با شیوه های ماهرانه و بکمک شبکه های سری ای در هر کنج و کنار کشور ایجاد نموده بودند، تا همین حالا از طریق، همان گماشتگان و نمایندگان قسم خورده آنها، اداره و کنترل اوضاع را در اختیار دارند. موضوعات سیاست خارجی کشور را، دیگران، به ارتباط سرنوشت وطن افغان ها تعیین می نموده اند که در داخل هم چنان، حکمروایان طبق دلخواه آنها، از طریق فعالیت های «راز آشکارا» ( «اوپن سکریٹ» ) اداره می نموده اند.

متصل با تسلسل وقایعی که در قسمت های قبلی تذکار یافته است، نویسنده معتقد است که برخی از ریشه های اصلی معضلات کنونی جامعه ما در همان مراحل، آغاز نفوذ استعمار نیز نهفته است. چنانچه مؤرخ، نفت الله هالفین می نویسد: « سیاست غارتگرانه مداخله گران، که با نابودی و چور و چپاول ناشی از جنگ توأم بوده است، گرسنگی، شیوع امراض ساری، به حیات هزاران انسان خاتمه می داده است. » چنین حالت، طبیعتاً «نفرت و کینه مردمان افغان را علیه دشمن تحریک می نمود.»

بر اساس همین منبع، در تابستان سال ۱۸۳۹م، مردم ولایت قلات به قیام دست برده بودند. در ماه سپتمبر بین کابل و غزنی یک قطار بزرگ انگلیسی بکلی منهدم گردیده است. در آغاز سال ۱۸۴۰م، گروهی از قیام کنندگان آزادخواه، راه کابل - قندهار را قطع نمودند. گروه دیگر «گارتیزون» قلات را منهدم ساختند. در تابستان سال ۱۸۴۰م، قوت هائی که علیه متجاوزین، به مبارزه دست برده بودند، بطور روز افزون رشد نیرومندی و ثبات را نشان می داده اند. آنها حملات هر چه مؤثر تری را سازمان می داده اند. قوای مدافعین مردم افغانستان، تحت رهبری امیر دوست محمد خان، در دره های پروان واقع در ۷۵ «مایلی» کابل، پایتخت کشور به «بریگاد» تحت فرماندهی جنرال «زاله» یا «ساله» (Sale) شکست سنگینی را وارد آورده اند.

با وجود آنکه مؤرخ آنرا یک موفقیت برای مبارزین سر سپرده افغان ارزیابی نموده است، می نویسد که باز هم امیر دوست محمد خان مجبور به تسلیم شدن به انگلیس می گردد. انگلیس ها او را به هندوستان انتقال می دهند و در آنجا در قید خود نگه می دارند. لیکن وطنپرستان افغانی، به مبارزه ادامه داده، این مبارزین بعداً تحت رهبری پسر امی، بنام محمد اکبر خان رهبری می گردیده اند. در زمستان و آغاز سال ۱۸۴۱م، جنگ های شدیدی بین «پارتیزان ها» و قوای اشغالگر گزارش می یافته است. در بسیاری از شهر ها، «گارتیزیون» های انگلیسی کاملاً نابود گردیده بودند.

بتاریخ ۲ نوامبر ۱۸۴۱م مردم کابل قیام کرده بودند. باشندگان کابل، بکمک مردم دهات اطراف آن، محل سکونت حکمران کابل، «ای. برنس» را ویران و او را بقتل رسانیده اند. در عین حال جلو «گارتیزیون» انگلیسی را در ساحه "شیر پور" واقع در شهر کابل مسدود ساختند. درین وقت قسمت اعظمی، اردوی شجاع الملک به صف قیام کنندگان پیوستند. "مکناتن" که در جهت ایجاد درز در صفوف وطنپرستان افغانی تلاش می ورزیده است، با ضرب گلوله اکبر خان پسر امیر دوست محمدخان از پا در آورده شده است.

تلاشها و فعالیت های قدرت های بزرگ، در قرن نوزده الی اوایل قرن بیست، بر اوضاع کشور ما، تأثیرات خیلی عمیق منفی و زهر آگین از خود بجا گذاشته است. تا همین اکنون علاوه از آنکه ریشه های آن خشکیده است، تنوع طرح های به ظاهر جدید، بقایای همان طرق قدیمی را با خود حمل می نمایند. اهمیت افغانستان و منطقه را برای غرب در آنزمان تا حدی می توان، از روی مطالعات آنها از بخش های تاریخ کشور ما نیز حدس زد.

بسیلسله جستجوی منابع، کتابی راتحت عنوان: «افغانستان و افغانها»، دریافتم. این کتاب در سال ۱۸۷۹م برای نخستین مرتبه به چاپ رسیده است. بار دوم در سال ۱۹۸۲م (قریب یکصد سال بعد از چاپ اول، درین زمان، مصادف با چاپ دوم، قریب دو سال از حضور قوای نظامی شوروی در افغانستان سپری گردیده بود).

درست ۱۲۲ سال پس از تأسیس سلطنت درانی، مؤرخین همین تاریخ را، بمثابة «آغاز تاریخ ملت افغان، بحیث پادشاهی مستقل» شناخته اند. نویسنده این کتاب از جریانات آغازین انکشافات دولتی در افغانستان، هم عصر با وقایع دوران تشدید پیشبرد نقشه های برتانوی، تحت نام «کمپنی شرقی هند» که در صحنه های مختلف قلمرو داخل و اطراف افغانستان امروز حضور داشته اند، "فکت ها" و حقایقی را روی کاغذ به نشر سپرده اند، که برای هر انسان عاقل و ترقیخواه، باید قابل توجه باشد.

وقتی هویت «ملت افغان» را این سیاستمدار انگلیس یاد کرده است، به یقین که اصطلاح «ملت» را بر اساس مفاهیمی بکار برده است، که خود از مکاتب سیاسی اروپا و از انکشافات پس از انقلاب فرانسه در آنوقت، باید آموخته باشد. همین جمله بار دیگر اصطلاح «ملت مقدس آلمان» را بیاد می آورد که زمانی قرن ها قبل توسط یکی از «قیصر های روم» آلمانی الاصل تذکار یافته بود. این ملت در طی قرون پس از نشیب و فراز بی حساب، به مرحله یی «ملت بودن» رسیده است. حتی وقتی این جامعه بیک مرحله انکشاف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی - تخنیکی و فرهنگی رسیده است، درحالی که مقام عالی را در لیست کشورهای جهان اتخاذ نموده است، اما رهبران تیز هوش و علمای خبره آنها، که شیوه حکومت را بر مبنای دیموکراسی نوع خود انتخاب نموده و به پیش می برند، در بحث های علمی می گویند، که گویا آنها تاهنوز از کیفیت لازم رسیدن به آن تقدس ملی که قیصر یاد نموده است، نرسیده اند. اما سطح عالی درک از جوامع و داشتن سیستم پیشرفته تعلیمی و اقتصادی- فرهنگی که به هر انسان آن «شانس» مساوی فراهم ساخته است، متکای اصلی روحیه اعتماد و محبت به وطن و جامعه آنها را تشکیل داده است.

کشور ما که در خاک و خون غلطیده، معنی آنرا ندارد که وطنپرستان نداشته باشد ولی عامل اساسی این همه پرابلم ها، همانا عقبمانی عمده در بخش تعلیمات عامه بوده است که کشور را از کاروان تمدن به عقب نگه داشته است. همین سطح پائین تعلیمات عامه همچنان زمینه های تحریک نفاق و بدگمانی را بین گروپ های اجتماعی کشور ما، فراهم ساخته و بخصوص برای فعالیت های ممکن «اجنت های» خارجی، باید مساعدت نموده باشد، از جانب دیگر نه تنها کشور را در مسیر رشد سیستم سیاسی -

حقوقی و سهمگیری شعوری و فعال توده های مردم در حیات سیاسی اجتماعی عقب نگه داشته، همچنان این کشور را از صنعتی شدن بمعنی اصلی کلمه، عقب زده است. بنابر همین اوضاع، از جهات اقتصادی، فاقد حفظ موقف مناسب در رقابت های اقتصادی در عرصه بین المللی نیز گردیده، این امر در سرعت رشد پروسه «وحدت ملی» نیز اثر رکودی می داشته باشد. بخصوص زمانی که حلقات معین در پروسه «وحدت ملی» اختلافات «ایتنی»، «لسانی» و مذهبی را، دامن بزنند.

درین جا باید فراموش ننمائیم که علمای نامدار درین ساحه، به مفهوم «ملت» نخست تعریف واحد ندارند. علاوه از آنکه در هر جامعه و اجتماع، عناصر مرکبه، یعنی مرکبات در ترکیب اجتماعی هر ملت، متفاوت بوده می تواند، از جانب دیگر کدام تعریف ثابت از مرحله معین انکشافی، نمی شود، بدست داشت. اما آنچه در حال حاضر بیشتر بطور متحدالشکل استعمال می گردد، به اجتماعات دارای قلمرو و حاکمیت دولتی که طبیعتاً دارای سیستم مشترک حقوقی، سیاسی و فرهنگی می داشته باشد، منسوب است. درین تشکل همبستگی میان اتباع از اهمیت حیاتی برخوردار است.

وقتی نویسنده این مطلب، ذهن خود را با مفهوم «ملت افغان» مشغول می سازد، از آن بمفهوم ملکیت یک گروپ خاص اجتماعی و یا بمفهوم تمایلات مشهود «ملت گرانی» نژاد پرستی مزمن و یا تنها میراث تنهائی پادشاهان، نمی نگرد.

بلکه هدف از تمام اعضای جامعه و قبول همه تلخی ها و نشیب و فراز آن می باشد. اینرا هم از نظر دور نمی دارد که همان پادشاهان، شهزادگان، سران اقوام، روحانیون با عزت کشور، زحمتکشان گوناگون، کوچی ها، چوپانان، میلیون ها انسان همین وطن بشمول کسانی که، حتی از نعمت سواد خواندن و نوشتن در برخی مراحل محروم بوده اند، ولی از همان مرحله بیعد که **ملت افغان بحیث پادشاهی مستقل** قد علم نموده است، به اندازه توان خود ازین خاک برای انسان و انسانیت و برای همزیستی صمیمانه همه دفاع نموده و برای آرمانهای آن حتی، زندگی خود را فدای وطن، کرده اند.

نویسنده این مطلب آرزومند است، تا دانشمندان کشور، بر تاریخ کشور ما، بخصوص جریانات سه جنگ مشهور با برتانیه استعماری، اشغال توسط قوای شوروی، جنگ های تنظیمی بر سر قدرت و حال این ده سال اخیر، نوع دیگری از وقایع کشور را ارزیابی نمایند. آیا واقعاً مؤرخین، دانشمندان، فرهنگیان، سیاستمداران و رهبران کشور گاهی توجه نموده اند که نه تنها در داخل، بلکه در خارج نیز لحظاتی از تاریخ کشور ما، به نشر می رسد. اکثراً می نویسند که **اشغال این کشور ساده بوده است، اما حفظ و نگهداشتن آن در اشغال، دشوار بوده است. پس چه علت و یا علل در عقب نهفته است که باز هم، قدرت های بزرگ چه تنهائی و چه گروپی در اشغال این قلمرو در مراحل مختلف تاریخ، مبادرت می ورزند! آیا درینجا کدام فریب و ریای احتمالی بغرنج نهفته خواهد بود؟ که یک قلمرو را به صحنه جنگ بی پایان قرون مبدل ساخته اند؟**

همین اکنون از قریب سی سال قبل، صفحات روزنامه ها و نشرات را بیاد داریم، زمانی که قوای شوروی به قلمرو افغانستان داخل گردید، از منابع امنیتی و استخباراتی - سیاسی برتانوی، به نشر رسید که **گویا «روسها» باید قبل از اقدام به چنین عمل، از آنها مشوره می گرفتند.** باز وقتی قوای غربی با سائر متحدین، در رأس ایالات متحده امریکا و انگلستان در سال ۲۰۰۱م، به عملیات نظامی دست برده اند، باز از زبان افسران استخباراتی روسیه که در زمان حضور قوای شوروی، **مدعی چشمدید ها بوده اند، اظهارات مشابهی داشته اند که گویا غربی ها از ایشان قبل ازین اقدام نظامی، باید طلب مشوره می نمودند.** در هیچ کشور دیگر اشخاص مشابه شاه شجاع افغانی ما، زیاد تکراراً متولد نگردیده اند. متأسفانه در کشور ما، مادرانی یافت می شوند که شاه شجاعانی را بمیل و مسابقه وارد دنیا می سازند. درین سلسله، تلاش خواهیم نمود، تا در صورت امکان حقایق و «فکت ها»، را جمع آوری نماییم. این حقایق برای هموطنان خواننده، خصوصاً آنهده از هموطنان ما که ممکن بزبان های خارجی بلدیت نداشته باشند و یا اینکه برای جستجوی چنین اسناد، فرصت نداشته باشند، اختصاص داده ایم. درین سالهای اخیر در مورد اظهاراتی شک داریم که بیگانگان از یکطرف از شهامت و مقاومت مردم ما سخن می زنند و از جانب دیگر نقشه های احتمالی مرموز آنها را کنار، نمی گذارند. درین مورد باید هموطنان ما خود در فکر چاره ای شوند. ما از عمق مغز

و استخوان ما به شهامت و فداکاری نیاکان این وطن سر تعظیم فرود می آوریم، ولی تمام عمر با خود، از آوان جوانی تا امروز می پرسیم که چرا این همه قربانی ها و فداکاری ها، در وطن ما مانند عده بی شماری از ملت های دیگر جهان، صلح، آرامش، ترقی و نظم به ارمغان نیاورده است. آیا ما در باره خود و بهتر بگوئیم در مورد خود شناسی، توجه لازم داشته ایم. مردم عوام ما می گویند، «خود شناس، خدا شناس».

زمانی در یکی از صفحات مجله پر «تیراز» آلمانی خواندیم که نوشته بود، باید طفلی یافت شود که ببیند و بگوید که «پادشاه لخت و عریان است». داستانی نهفته در عقب این مفهوم را نیز تشریح نموده بود. خلاصه زمانی، یکی از اتباع یک پادشاه خود کامه، لجام گسیخته و خود خواه، که به عنوان مشاور پادشاه راه یافته و خود را نابغه هزار پیشه دانسته بود و هم چنان خود را مربوط «اهل هنر» و معجزه آسا، می دانست. چون اعتماد پادشاه خود خواه و جاه طلب را نیز کسب کرده بود، به پادشاه اختراع تازه و سری اش را بیان داشته، می خواست برای پادشاه لباس سحرآمیزی بسازد که تنها، بقول او «انسانهای احمق» قابلیت دیدن آنرا نداشته باشند. پادشاه نمونه، با شنیدن این اظهار با هیجان و امیدواری های فراوان این طرح را پذیرفت و برای درباریان امر صادر نمود تا رعیت بی چاره و «وفادار» او را در شهر دعوت نمایند که پادشاه می خواهد با این لباس سحرآمیز که تنها احمقان قادر به دیدن آن خواهند بود، با رعیت وفادارش ببیند. وقتی لحظه پوشیدن لباس و قدم گذاشتن به برنامه «پروتوکولی» فرا رسید، پادشاه «هنرمند» مشاور صاحب مقام را نزد خود فرا خواند، تا لباسی را که سخت با هیجان در انتظار آن بود حاضر کند. هنرمند که قبلاً اعلانات وسیعی را نیز پخش نموده بود و اطمینان داشت که هیچ کس نخواهد خواست با اظهار حقیقت مهر «احمق» را که هنرمند اعلان داشته بود بر خود روا دارد. هنرمند به حضور پادشاه در اطاق مخصوص تبدیل لباس داخل شد، در عین زمان تقاضا کرد که همه خدمتگذاران دیگر اطاق را ترک کنند. زیرا تا آنوقت این اختراع نو و بی مثال را در دفتر «پنتنت» (حق امتیاز انحصاری) بنام خود ثبت نموده بود. خدمتگذاران نزدیک پادشاه با تشویب و قهر از اطاق خارج شدند. بعد که خود تنها با پادشاه ماند، لباس اش را، از تن پادشاه کشید و به بهانه اینکه از لباس مواظب می کند، از دست پادشاه گرفته با وی یکجا، وارد صحنه مراسم گردید. مردم از حیرت و واهمه همه خاموش بودند، نه صدای «هورا» می کشیدند و نه انرژئی کف زدن داشتند. وقتی پادشاه بر تخت روان با مشاورش از میان صفوف رعیت عبور می نمود، ناگهان از صف قطار های اتباع، طفلی که بر سر شانه پدر بلند نشسته بود و صحنه را بهتر تماشا می کرد، همین که، پادشاه را دید طبق معمول که می گویند حقیقت را از طفل بپرس، فوراً صدا می زند: «پادشاه لخت و عریان است!»

حال که پس از قریب سی سال بحران در این عصر، در میهن ما، حدود شش میلیون از مردم کشور، در برگرفته اتباع باسنین و شغل های مختلف د سراسر دنیا آواره اند، حد اقل بخش تعلیم یافتگان آنها، آگاه اند وقتی در سراسر دنیا، حتی در یک مؤسسه اقتصادی کوچک در جستجوی کار باشند، از ایشان تقاضای زندگینامه مفصل صورت می گیرد که بدون خلای زمانی گزارش یابد. در طی سالها، بخصوص پس از پدیدار شدن رسانه های نوین، «انترنت»، چه بسی مطالب در رابطه با مداخلات خارجی در امور داخلی کشور ما، منتشر می گردد. آیا آنطوری که لازم است، در مورد زندگینامه و سابقه کار و پیوندهای احتمالی مرموز، رهبران و مسئولین امور دقت صورت گرفته است؟ آیا حسابات آنها در رابطه با حفظ منافع ملی پاک است؟ خاصاً وقتی سالهای طولانی از خاک همان دولتی که امروز شکایات مداخله صورت می گیرد، فعالیتهای نظامی سیاسی را رهبری می نموده اند. آیا اتباع مطمئن بوده می توانند که در تحت تأثیر پیوند های همان زمان، احتمالاً سری با کارمندان دولتی این کشور های بیگانه قرار ندارند؟ پروسه های وحدت ملی در کشورهای اروپایی با هویت ملی بر اساس اعتماد بوجود آمده است. قوانین اساسی آنها و سایر قوانین، اساس مناسبات اجتماعی با اعتماد را می سازد. تفاوت افکار سیاسی، رقابت ها وجود دارد، اما در مورد خیانت به منافع ملی، همه مطمئن اند که مراجع مواظب سر سپرده و صادق جزا دهنده وجود دارد.

در متن « فکت » هائی را از تاریخ خواهید دید که چه نوع مظالم و دسیسه ها از جانب مراکز قدرت های بزرگ صورت گرفته است. آیا به صفوف اتباع خود نباید نظر اندازیم تا مطمئن شویم که با قبول همه تفاوت ها، در مصئونیت خانه مشترک ما، باید همه علاقمند و متعهد باشند؟

بدون شک در زندگی نسل های آینده، عاری از تأثیرات مثبت نخواهد بود، هرگاه شیوه هائی که استعمار کهنه در جهت جذب ممکن و احتمالی اجیران بکار برده اند، افشاء شود. اما چنین اجیران توسط کی ها و یا از جانب کدام مراجع در چه وقت و زمان افشاء شود. در عین زمان به آزادی بیان و داشتن طرز تفکر هر یک طبق رونق کشور های پیشرفته جهان ما توجه لازم صورت گیرد.

وقتی وقایعی را که بطور نمونه این مؤرخ انگلیسی درین مراحل از سیاست استعمار یاد می کند، که چگونه با استفاده از غنمیت های مادی حاصله از قلمرو های بیگانه، باز از جامعه خود آنها، اجیران را استخدام می نموده اند، تا قلمرو هائی را بنفع همین غارتگران استعماری تشخیص و اشغال نمایند. درینجا کاربرد طرز العمل مسئولین آنوقت در رابطه با انسانهای اینکشور ها با مقوله « تفرقه انداز و حکومت کن » می تواند تعبیر گردد.

در شرایط و احوالیکه شاه شجاع در «لودهیانا» منتظر «چانس یا شانس» دوم حاکمیت اش برکشور بکمک هند برتانوی بوده است، نویسنده کتات، تبعه انگلیسی، در حالی که از فروپاشی امپراتوری درانی سخن بزبان می آورد، در جایی چنین می نویسد: « حال باید در نظر داشت مسئله ای که برای حکومت برتانیه در هندوستان، با سرحدات آن واقع در دریای «سوتلاج» بروز نمود و بعلت آن مجبور شد مأمور مخفی خود را به افغانستان و دول اطراف آن بفرستد، مشابه به آن برای حکومت "روس" با سرحد آسیایی آن واقع در قسمت پانینی «جکسارتس» و یا «سیر دریا» سر کشید، که مأموران رسمی خود را به عین نقطه بفرستد. علت آن شکست و گسیختگی امپراتوری احمد شاه درانی بوده است. که تقسیم دوباره و گسترش ولایات در سمت های مورد فتح برتانوی و روسی در جنوب و شمال، بالترتیب بوده است.» ( صفحه ۴۶ - ۴۷ )

به ادامه همچنان گزارش می دهد که در نتیجه بر حسب « اطلاعات ارانه شده توسط «اجنت» های متعدد، هر دو حکومت فعالانه، در امور سیاسی کشور های مختلف، مستقل سهم گرفته و در بین قلمرو های آنها بداخله، طبیعتاً هریک با انواع مختلف، به مشاهدات و جمع آوری معلومات در باره موضوعات طبق دلخواه خود، پرداخته اند. بناءً حالت طوری انکشاف نموده است، که بحیث محل کنترل، بمثابة یک قطعه مقابل، مانند اشغال پشاور توسط «سیکه» ها، ایرن را به اشغال هرات حمایت نمود - پنجاب در شرق، بیشتر بحیث مواضع انگلیس باقی ماند. این مواضع نسبی برتانیه بر «سوتلاج»، شباهت داشت با آنچه ایران برای روسها بر کسپین مفهوم داشته است. حال هرات که زمانی بحیث استحکامات نظامی سابق همیشگی مغل در ولایت خراسان بوده است، هنوز هم بمثابة مدخل هند و کلیدی، افغانستان محسوب می گردد.» ( صفحه ۴۷ - ۴۸ )

سرنوشت کشور ما بدون شک، شامل برنامه های سیاسی استعمار انگلیسی و رژیم های تزاری روس بوده است. که بتدریج توجه قدرت های درجه دوم و سوم را نیز بخود جلب نموده است. اینکه کدام یکی ازین قدرت ها با حد اقل نیات نیک هم عمل کرده باشد، نمی توان در یک کلمه و یا یک مثال خلاصه ساخت. در ادامه این سلسله خواهیم کوشید، « فکت ها » و حقایق را در صورت امکان، جمع آوری نمائیم. امید است سایر دانشمندان که تخصص بهتر درینباره دارند، درین راه نیز کار های علمی شانرا در خدمت هموطنان قرار دهند. رقابت های قدرت های استعماری در کشور ما در مقایسه با هر نقطه دیگر جهان، پی رد های خونین و جبران ناشدنی را از خود بجا گذاشته اند. استعمار که از زمان آغاز بروز آن برا اساس اهداف اقتصادی در جهان و درین حوزه قدم گذاشته است، در کتاب نویسنده بیش از یکصد و بیست سال قبل، در باره این حوزه و اهمیت آن برای هند برتانوی بیان داشته است که بعداً با تفصیل بیشتر مرور خواهیم نمود. پس از مقدمه که در جایش نکات مهم را مرور خواهیم

نمود، مدعی می‌گردد که «بحران کنونی» (هدف نویسنده طوریکه در پشتی کتاب نیز می‌نویسد، موضوع اختلاف بین «ویسرای» و امیر شیر علی خان است).

از مدت‌ها، برای کسانی که مثنی سیاسی کابل را در مطبوعات آنکشور طی مدت ده الی دوازده سال، تعقیب می‌نموده‌اند، روشن بوده است. در عین زمان افاده می‌نماید که حال به مرحله‌ی «قدم گذاشته ایم» که «مطبوعات کشور وقتاً و وقتاً صدای تهدید» را بدون تردید، بلند می‌نموده است. نویسنده در حالیکه از «بی وفائی» افغان‌ها در تعهدات آنها نام می‌برد، درینجا که هدف اش، سیاست امیر شیر علی خان است، چنین بیان می‌کند: «... هوشداری در رابطه با اعتماد زیاد» در برابر آنها داده می‌شد. این امر را نویسنده، با «موقف خصمانه» امیرشیرعلی خان ارتباط داده، مدعی است که امیر «قبلاً ادعای دوستی و متحد بودن» را داشته است. درینجا از «معامله» سال ۱۸۶۹م نام می‌برد. (از محتوای «معامله» چیزی نمی‌نویسد— تا حال اسناد مربوطه را نویسنده در اختیار ندارد: نویسنده همین مطلب) قریب شش سال پس از درگذشت امیر دوست محمد خان، که متعاقباً امیر شیر علی خان، بر تاج و تخت می‌نشیند.

قبل از آنکه در بر رسی بیشتر ممکن روی بحران مناسبات ویسرای با امیر شیر علی خان پردازیم، ارزیابی مؤرخ را از مأموریت اول «برنیس» به کابل در زمان امیر دوست محمد خان مرور می‌کنیم که در متن از جهات مناسبات قدرت‌های بزرگ وقت، «انگلیس و روس» و همچنان فرانسه در زمان «ناپولیون بناپارت» سخن بزیان می‌آورد: «مأموریت «برنیس» به کابل مبین مقدمه ثبوت شده در یک مرحله نوین تاریخ افغانستان می‌باشد. به عبارت دیگر بمثابة علامت یک دوره مکمل انقلاب در هویت سیاسی آنکشور شناخته شده، یک بخش کامل همان مساحت جغرافیائی را در بر دارد که در زمانه‌های اخیر بنام " آسیای مرکزی یا آسیای میانه"، یاد شده است. »

در یکی از بخش‌های قبلی، بر مبنای تحلیل مؤرخ، «نفت الله الفین» گزارش یافته بود که همین «برنیس»، که با مأموران مخفی انگلیس بقول مؤرخ سروکار داشته است، زمانی که افغان‌ها مصروف قندهار بوده‌اند، بقول «نفت الله»، «مهاراجای» پنجاب، «رنجیت سینگه» ازین فرصت استفاده نموده، پشاور را اشغال می‌کند. دوست محمد خان که درین فرصت لقب امیر را دریافته بود، تلاش نموده است تا قوای «رنجیت» را از پشاور اخراج نماید. در عین زمان وقتی پس از سال ۱۸۰۹م، انگلیس با تمام نیرو مصمم بوده است، تا شاه شجاع را دوباره بقدرت بیاورد، امیر دوست محمد خان در فکر، تأسیس و تحکیم روابط با «روس» و «انگلیس» بوده است. چنانچه «سفیر»، به روسیه و مقامات انگلیس در هند می‌فرستد. درین مرحله امیر را، «نفت الله» از داشتن نفوذ و اعتبار بیشتر در بین افغان‌ها گزارش می‌دهد ولی برخلاف انگلیس‌ها بر ضد این پروسه، یعنی در ضدیت با امیر مصروف بوده‌اند. اما انگلیس باز هم «برنیس» را به کابل می‌فرستد، تحت نام این که گویا جواب را بکابل می‌رساند.

واقعت اینست که «برنیس» در عین زمان متوجه مطالعه اوضاع اقتصادی نیز بوده، اهداف تجارتي و دریافت «مارکیت» برای تولیدات انگلیسی، بحیث دستور با خود داشته است. در عین زمان در تماس هایش با امیر، طوری که مورخ انگلیسی نیز تذکر داده است، در رابطه با موقف امیر دوست محمد خان، وضاحت کسب می‌کند و «نفت الله» می‌نویسد، «در صورتیکه برتانیه به آرزوی او جواب مثبت می‌داد و در اقدام وی علیه «رنجیت سینگه»، به هدف دوباره بدست آوردن پشاور کمک می‌نمود، امضای قرارداد دوستی با افغانستان» ممکن می‌بود. لیکن از آنجائی که رهبران برتانوی در همکاری با امیر علاقمند، نبوده‌اند، وقتی «برنیس» با امیر از موافقت خویش نام می‌برد، طوریکه «نفت الله» می‌نویسد، رهبران برتانوی «از وی صلب صلاحیت نموده»، برگشت او را از کابل دستور می‌دهند.

دریکی از قسمت‌های قبلی از جنگ اول افغان و انگلیس و قیام کابل که مرگ شاه شجاع و همین «برنیس» و «مکنتان» را نیز باخود داشت و دوره اول امیر دوست محمد خان را بیان داشتیم و درین حالات انارشی، از نقش برجسته ای امیر دوست محمد خان و پسرش وزیر محمد اکبر خان نتیجگیری بعمل آوردیم. همین مورخ، «اچ. دبلیو. بیلوی» در کتاب خود، از اشتباه

انگلیس پس از وفات امیر دوست محمد خان و قتل «برنیس» در زمان مأموریت دومی او به کابل، حین کشته شدن شاه شجاع، یاد نموده، همکاری با امیر دوست محمد خان را بجای شاه شجاع برای برتانیه طوری ارزیابی می نماید، که در آنصورت بهتر می بود. درینجا قسمتی از گزارش همین نویسنده انگلیسی را از نظر می گذرانیم: «موضوع امور مصیبت آمیز در کابل، در روشنی ای دستاورد های درخشان «زاله» در جلال آباد و «نُت» در قندهار، بمثابة لکه بدنامی در صفحه سائر عملیات های ما در افغانستان شمرده شده، جبران آن با اردوی انتقام گیر تحت فرماندهی «پولوک»، همچنان لکه بد نامی از خود بجا گذاشته است که تا هنوز از اذهان افغان ها کاملاً، پُرمرده و بیرنگ نشده است.» ( صفحه ۵۰ )

به ادامه می خوانیم: « با وجود حقایق ای که ما از آنروزهای ناخشنودی، انکشاف یافته، سرحد ماترا به، درب خانه آنها برده ایم. شورش را با تلفات قوی زندگی نسبت به هر وقت دیگر سپری نمودیم. شخص تحت الحماية ما، شاه شجاع در قیام توأم با قتل عام کشته شد. تعداد کثیری از اعضای فامیل او معاش سخاوتمندانه حکومت برتانوی را دریافتند یا به وظایف خدمات عامه مقرر گردیدند. درحقیقت مهاجرنشینی بنام محل "شهزادگان" درحومه "لودهیانا"، ایجاد گردید.

این در حالی بوده است که دوست محمد خان، با خانم گرامی و پسر جوان اش بحیث اسیر جنگی در هند بسر می برده اند. امیر از آنجا رها گردیده و راه برگشت به پایتخت را در پیش گرفته و دوباره اداره امور را بدست می گیرد. جانی که ما او را بدون تشریفات و غیرعاقلانه، خاطر سدوزانی، که مانند او یک درانی بود ولی فقط خود اوبحیث یک آمر خیلی بهتر، وسیله می توانست که در دست ما باشد، بجای آدم دست نشانده ای که ما انتخاب کرده بودیم.

ادامه دارد ...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" تالشان رهنمائی شوند!